

ریکور

-
- سرشناسه: پلاور، دیوید، ۱۹۴۴-م.
عنوان و نام پدیدآور: ریکور راهنمایی برای سرگشتگان/ دیوید پلاور؛ ترجمه ندا غیاثی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۲۵۶ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۸۳-۵
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: Ricoeur: a guide for the perplexed
یادداشت: واژه‌نامه.
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
موضوع: ریکور، پل، ۱۹۱۳-۲۰۰۵ م.
موضوع: Ricoeur, Paul
شناسه افزوده: غیاثی، ندا، ۱۳۶۷-، مترجم
رده‌بندی کنگره: B ۲۴۳۰
رده‌بندی دیویی: ۱۴۹/۱۹
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۱۴۶۱۰۳
-

ریکور

راهنمایی برای سرگشتگان

دیوید پلاور

ترجمه ندا غیاثی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Ricoeur: A Guide for the Perplexed

David Pellauer

Continuum, 2007



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

دیوید پلاور

ریکور

راهنمایی برای سرگشتگان

ترجمه ندا غیاشی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۴۰۲

چاپ گلیچین

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۰۴ - ۰۴۸۳ - ۵

ISBN: 978 - 622 - 04 - 0483 - 5

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

برای مری و مایکل

برای پدرم و مادرم؛ برای دست‌هایشان...

مترجم

فهرست

۱۱	فهرست علایم اختصاری
۱۳	مقدمه مترجم
۱۷	۱. خواندن ریکور
۲۳	۲. اختیار و طبیعت
۸۵	۳. چرخش ریکور به سوی هرمنوتیک
۱۲۱	۴. آکندگی زبان و گفتار مجازی
۱۶۳	۵. خودبودگی و هویت شخصی
۱۹۵	۶. یاد، بازساخت، حکمت عملی
۲۴۳	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی
۲۴۶	کتابنامه / برای مطالعه بیشتر
۲۵۲	نمایه اشخاص
۲۵۴	نمایه موضوعی

فهرست علایم اختصاری^۱

C&C	نقد و عقیده
CI	ستیز نفاسیر: مقالاتی در هرمنوتیک
CR	مسیر بازشناخت
FM	انسان هبوط‌پذیر
FN	اختیار و طبیعت: امر ارادی و امر غیرارادی
FP	فروید و فلسفه: مقاله‌ای در باب تفسیر
FTA	از متن به کنش: مقالاتی در هرمنوتیک II
HHS	هرمنوتیک و علوم انسانی
HT	تاریخ و حقیقت
IT	نظریه تفسیر: گفتار و مازاد معنا
J	امر عادلانه
LLP	فلسفه پل ریکور، کتابخانه فیلسوفان زنده، ۲۲
MHF	یاد، تاریخ، فراموشی
OAA	خوبستن به مثابه دیگری
RJ	تأملاتی در باب امر عادلانه
RM	قاعده استعاره
SE	نمادپردازی شر
T&N	زمان و روایت

۱. اطلاعات کامل کتاب‌ها در کتابنامه ذکر شده است. -م.

مقدمه مترجم

این کتاب یکی از مجلد‌های مجموعه «راهنمایی برای سرگشتگان» است که در سال ۲۰۰۷ به زبان انگلیسی و در انتشارات کانتینیوم به چاپ رسیده است. هر یک از کتاب‌های این مجموعه به فیلسوف یا مکتبی برجسته اختصاص دارد و نویسندگان و شارحان مهمی در این کار سهیم هستند. این مجموعه برای یاری آن دسته از دانشجویان و محققانی نوشته شده است که قصد دارند به نحو جدی به اندیشه‌ی یکی از فیلسوفان بزرگ بپردازند یا در نظریه و مکتبی فکری غور کنند اما میان منابع گوناگون و انواع مطالب سرگشته و حیران شده‌اند و چه بسا نتوانسته‌اند در جستجوی خود به رشته‌ی قابل فهمی از مفاهیم و معانی دست یابند. از این رو، هدف این مجموعه این است که با زبانی شفاف مسائل، چالش‌ها و مفاهیم کلیدی هر یک از این فیلسوفان را مطرح کند و سیری کلی اما دقیق و منسجم از روند فلسفه‌ورزی آنان به دست دهد. کتاب پیش رو به پل ریکور فیلسوف فرانسوی حوزه‌ی هرمنوتیک اختصاص دارد که به قلم دیوید پلور به رشته‌ی تحریر درآمده است. پلور استاد فلسفه‌ی دانشگاه شیکاگو و مترجم برخی از مهم‌ترین کتاب‌های ریکور به انگلیسی است. اما در کتاب پیش رو، وی در مقام مؤلف یکی از بهترین و کامل‌ترین

تفاسیر را از اندیشه فلسفی ریکور به دست داده است. شاید در نگاه اول چنین به نظر برسد که این کتاب مقدمه‌ای بر فلسفه ریکور است که می‌کوشد در یک گاه‌نگاری منظم شرحی کلی از اندیشه او به دست دهد. اما با خوانش متن درمی‌یابیم که هدف نویسنده چیزی بیش از شرحی مقدماتی است. آنچه در خوانش او از ریکور تازه است برجسته کردن ارتباط مفاهیم و تحلیل‌ها در سیر فکری این فیلسوف است، به نحوی که خواننده می‌تواند سرنخ رشته‌ای را از ابتدای کار فلسفی ریکور تا انتها و زمان مرگ او دنبال کند و خاستگاه‌های اندیشه، دغدغه‌های اصلی، فراز و فرودها و نقدها و تأکیدهای او را بازشناسد. اهمیت این شیوه خوانش به خود فلسفه ریکور برمی‌گردد، فیلسوفی که درگستره وسیعی می‌اندیشید و در نقد و تفسیر اندیشه بسیاری از فیلسوفان، جریان‌های فکری و رشته‌های دیگر قلم زده بود. از این رو، عنوان این مجموعه برای اندیشمندی چون ریکور بسیار درخور است، چرا که سرگشتگی نخستین احساسی است که با شنیدن نام ریکور به آن دچار می‌شویم. اما شاید اهمیت این کتاب برای خوانندگان فارسی‌زبان دوچندان هم باشد، چرا که نه تنها کتاب‌های اصلی ریکور - بجز یکی دو مورد - به فارسی ترجمه نشده‌اند، بلکه شرح و تفسیر بسیار اندکی از اندیشه او به زبان فارسی در دسترس است که برای فهم اندیشه فیلسوف مهمی چون او بسیار ناچیز است. از این رو، این کتاب می‌تواند راهنمایی مناسب برای پژوهشگران و دانشجویان باشد. اما درباره ترجمه این کتاب به زبان فارسی باید به چند نکته اشاره کنم. از آنجا که این کتاب به تمام سیر فکری ریکور از آغاز تا پایان می‌پردازد با مفاهیم و اصطلاحاتی در متن روبه‌رویم که نه تنها فهمشان وابسته به زمینه مورد بحث و روابط معنایی آن است، بلکه برخی از آن‌ها در خود نقد و تفسیرهای مداوم ریکور جرح و تعدیل شده و گاه معنایی دیگر یافته‌اند. از این رو، برخی از واژه‌ها مانند «character» یا

«representation» در متون متأخر ریکور بازاندیشی شده و با وارد شدن به حوزه‌ای تازه معنایی متفاوت از کارهای آغازین او به خود گرفته‌اند. من نیز کوشیده‌ام تا با تکیه بر زمینه بحث و توجه به این سیر تحول معادل‌هایی متناسب را برای این واژگان برگزینم. امیدوارم ترجمه پیش رو برای خوانندگان محترم مفید باشد و بتواند دریچه‌ای هرچند کوچک به روی فهم اندیشه ریکور بگشاید.

در پایان از دکتر مسعود علیا بسیار سپاسگزارم که با مهربانی و دانش بی‌مثال خود طرف مشورت من در این ترجمه بودند و در یافتن معادل برخی از اصطلاحات تخصصی در متن و تفسیر جملات و همچنین ترجمه عبارات فرانسوی خود ریکور مرا یاری رساندند. از بزرگی و علم ایشان بسیار آموخته‌ام و مرهون لطف بیکرانشان هستم. همچنین از جناب آقای حسین زادگان، مدیر محترم نشر ققنوس، و تحریریه آن به‌ویژه آقای دکتر طالب جابری بسیار ممنونم که با لطف و عنایت خود امکان نشر این کتاب را فراهم کردند.

خواندن ریکور

دانشجویانی که نخستین بار با فلسفه پل ریکور مواجه می‌شوند ممکن است احساس سرگستگی کنند. اگر بخواهیم فقط تعداد کتاب‌ها و مقالات او را برشمریم بسیار سرگشته خواهیم شد. گذشته از این، اگر کسی نگاهی به سیر تاریخی این کتاب‌ها بیندازد درمی‌یابد که ریکور مدام در حال افزودن موضوعات تازه بوده است. او حتی هنگامی که با مسائل و چالش‌های تازه در کارش مواجه می‌شود شیوه فلسفه‌ورزی‌اش را جرح و تعدیل می‌کند. از آنجایی که بسیاری از فیلسوفان معاصر کار خود را به یک مسئله یا بحث منحصر می‌کنند شاید خواننده تازه کار در شگفت شود که آیا ریکور واقعاً درس فلسفی مهمی برای آموختن به ما دارد یا نه. در حقیقت، آثار او واجد وحدتی کلی است و مسئله‌ای مشترک یا دست‌کم مجموعه‌ای از مسائل مشترک در آن‌ها جریان دارد. این مطلب پس از مرگ او در سال ۲۰۰۵، که گویی ختم کلیات او بود، واضح و مبرهن شده است. کتاب دیگری با موضوع به‌ظاهر تازه دیگری وجود نخواهد داشت، ولو هنگامی که سلامتی‌اش برای آخرین بار رو به وخامت نهاد به کتاب دیگری می‌اندیشید.^(۱) این‌که تقریباً تمام آثار اصلی منتشر شده او اینک به زبان انگلیسی ترجمه شده‌اند به این معناست که می‌توانیم آثار او

را به مثابه یک کل ببینیم و با علم به این که پایان آن کجاست رد درونمایه‌های آن را دنبال کنیم. با این کار نه تنها پی می‌بریم که او در عرصه وسیعی از موضوعات چیزهای مهم بسیاری برای گفتن داشته است، بلکه درمی‌یابیم این کتاب‌ها و مقالات متعدد به مثابه طرح فلسفی یگانه‌ای در کنار هم قرار می‌گیرند، حتی اگر این طرح در پایان ناتمام مانده باشد. اما او همچنین بر این باور بود که چنین ناتمامی‌ای لزوماً چیز بدی نیست. به نظر او، فلسفه خودش را به چیزی اطلاق می‌کند که توان کاوش تام و تمام آن را ندارد، از این رو همواره می‌توان پرسش‌های فلسفی را از نو گشود و اصلاح کرد. به این اعتبار، مرگ او کاری را برای ما باقی می‌گذارد که باید خودمان آن را بر مبنای دستاوردهای او انجام دهیم. اما برای انجام دادن این کار نخست باید چیزی را بفهمیم که دغدغه او در مقام یک فیلسوف بود.

من این کتاب را برای این نوشته‌ام تا به دانشجویان در دست به کار شدن برای انجام دادن این وظیفه یاری رساند. این کتاب مقدمه‌ای است بر فلسفه پل ریکور برای کسانی که شاید چیز زیادی از فلسفه او ندانند اما تا حدودی به پژوهش فلسفی متعهدند. این کتاب همچنین می‌تواند به کسانی که پیش از این تا اندازه‌ای با اندیشه‌های او آشنا شده‌اند کمک کند به فهم و برداشت بهتری از آن برسند. چشم‌انداز من انتقادی نیست، بلکه تشریحی است، چرا که مطالب بسیار زیادی را مطرح می‌کنم. شاید بتوان آن را با توجه به دستاوردهای خود ریکور در زمینه نظریه گفتار روایی نوعی روایت فلسفی نامید. این کتاب، به مثابه چنین روایتی، کار خود را طبق الگویی اساساً تاریخی پیش می‌برد تا برحسب چند موضوع محوری، که در نوشته‌های اصلی او حضور دارند و آن‌ها را به هم پیوند می‌زنند، دورنمایی از آن‌ها به دست دهد.

بی‌گمان هر شرحی باید بازتاب‌دهنده یک چشم‌انداز و برخی

انتخاب‌های تفسیری باشد. شرح من بازتاب تصمیماتی است درباره چیزی که برای فهم اندیشه او و سهمش در فلسفه اهمیتی اساسی دارد. چنین رویکردی ناگزیر چیزهایی را نیز فرومی‌گذارد. مثلاً، ریکور در زمینه آثار چهره‌های اصلی تاریخ فلسفه بسیار فاضل بود و بارها و بارها هم در تدریس و هم در نوشتارش به آن‌ها بازگشت. اما من بحث‌های مفصل او درباره دیگر فیلسوفان را نادیده گرفته‌ام، مگر آن‌هایی که به فهم روند تکاملی آثار او در طول زمان کمک می‌کنند. می‌دانم که این بدان معناست که در این کتاب درباره چرایی و چگونگی اهمیت تاریخ فلسفه نزد ریکور - و این‌که چگونه این مسئله به فهمش از دغدغه‌اش به مثابه یک فیلسوف کمک کرد - واقعاً بحث وافی و کافی‌ای وجود ندارد. بنابراین، این مسئله‌ای است که آن دسته از خوانندگان جدی ریکور که بنا دارند تا کار او را بیشتر دنبال کنند به آن خواهند پرداخت. به گمانم آنچه در این باره در این کتاب گفته‌ام برای نشان دادن چرایی اهمیت این موضوع نزد ریکور کفایت می‌کند و البته این‌که چرا لزومی به باز کردن این بحث در این جا نبود.

ریکور فیلسوفی بود که به شکلی بی‌مانند و رای تخصصش در فلسفه با جهان درگیر بود. پژوهشگرانی خارج از صنف فلسفه که در رشته‌های متنوعی کار می‌کنند به اهمیت آثار او پی برده‌اند. گذشته از فیلسوفان، مورخان، منتقدان ادبی، حقوقدانان و نظریه‌پردازان علم حقوق، متألهان و شارحان کتاب مقدس نیز درباره کار او بحث کرده‌اند، همان کسانی که در کار ریکور دستمایه‌هایی یافته‌اند که به تلاش‌های خودشان کمک می‌کند. این اندیشمندان درمی‌یابند که او غالباً به چالش‌هایی در کار آن‌ها می‌پردازد که مستلزم پاسخ آنان است، ضمن این‌که در آن واحد به این مسئله پی می‌برند که او تا چه اندازه حوزه‌های کاری آنان را جدی گرفته و درون طرح خود گنجانده است. من در این جا مجاللی نداشته‌ام تا این قسم

تأثیرات را دنبال کنم یا نشان دهم چگونه پژوهشگران دیگر حوزه‌ها آرای ریکور را خوانده‌اند. با این حال، بسیار امیدوارم شرحی که در این جا می‌آورم برای کسانی که از دیگر رشته‌ها به سراغ ریکور می‌آیند مفید باشد و به فهم و برداشت آنان از آنچه در کار ریکور [برایشان] ارزشمند است کمک کند.

تأثیر ریکور در عموم جامعه فراتر از بسیاری از اساتید دانشگاهی فلسفه بود. هرکس که نگاهی به سیاهه کامل کتاب‌ها و زندگی‌نامه او بیندازد متوجه این امر خواهد شد. او اغلب مواقع در کلیساها، در جامعه و در عرصه‌های سیاسی برای گروهی از افراد ذی‌نفوذ سخن می‌گفت. به طور منظم برای روزنامه‌های فرانسوی و مجلات معتبری مثل اسپریت، که سال‌ها با آن در ارتباط بود، سرمقاله می‌نوشت. مصاحبه‌های انجام شده با او که منتشر شده و آن‌هایی که از رادیو و تلویزیون پخش شده خود در کتابی قطور، و چه بسا در دو کتاب، جا می‌شوند. او بسیاری از رهبران و سیاستمداران را می‌شناخت. پاپ او را به شام دعوت کرد. واتسلاف هاول، رئیس‌جمهور چک اسلواکی در پی سقوط حکومت کمونیستی، از او خواست تا در مراسم تحلیفش سخن بگوید.^(۲) این‌ها نیز مطالبی است که من در این جا از آن‌ها گذشته‌ام. سیاهه کتاب‌هایی که در انتها آمده‌اند برای کسانی که علاقه‌مندند درباره جنبه عمومی [شخصیت] او بیشتر بدانند راهگشاست.

ریکور طی این سال‌ها چندین بار سرگذشت‌هایی از زندگی فکری‌اش را بازگو کرد. از آن‌جایی که همه آن‌ها به زبان انگلیسی در دسترس است، تصمیم گرفته‌ام دیگر این‌جا بر آن‌ها درنگ نکنم.^(۳) چارلز ریگان زندگی‌نامه مختصر و بی‌تکلفی از ریکور نوشته است که خاطرات شخصی‌تری از دوستی میان آن دو را هم در بر می‌گیرد و ممکن است برای کسانی که علاقه‌مندند از تجربیات و زندگی ریکور بیشتر بدانند

مفید باشد (نگاه کنید به: Reagan 1996). او نزد پدربزرگ و مادر بزرگش بزرگ شد، چرا که مادرش مدت کوتاهی پس از تولد او و پدرش نیز در جنگ جهانی اول از دنیا رفت. در جوانی خواهر عزیزش را بر اثر بیماری سل از دست داد. خودش نیز در جنگ جهانی دوم پنج سال از زندگی اش را در زندان آلمانی‌ها گذراند. در طول این مدت، با همکاری میکل دوفرن، در اردوگاه به دیگر زندانیان فلسفه درس می‌داد و به حدی در این کار موفق بود که دولت فرانسه موافقت کرد که پس از آزادی این دانشجویان در پایان جنگ به آنان مدرک دانشگاهی اعطا کند. به دلیل موضعی که او در طول جنگ الجزایر داشت زندگی اش به خطر افتاد. در سال ۱۹۶۸ در پی شورش‌های دانشجویی از جانب دانشجویی که سطل زیاله را بر سر او خالی کرد ضرب و شتم شد. او حملات کلامی بی‌رحمانه از سوی روشنفکران فرانسوی را، که گفته‌هایش چندان به مذاقشان خوش نمی‌آمد، تاب آورد. پسرش خودکشی کرد و شاهد مرگ همسر محبوبش بود. در یک کلام، او با چهره‌تراژیک زندگی آشنا بود، چرا که سرد و گرم فراز و نشیب‌های قرن بیستم را چشیده بود. او در پی آن نبود که از اثر این تجربیات بر مسئله اش در مقام یک فیلسوف ممانعت کند، به رغم این که به استقلال کار فلسفی و هدف آن در گفتن حقیقت به همه متعهد بود. ترجمه‌های فراوان آثارش، که در سال‌های بعد به بیش از بیست زبان گوناگون منتشر شد، و همین‌طور جوایز و افتخاراتی که کسب کرد، گواه آن است که در طول زندگی اش نیز مخاطبان بسیاری به دست آورد. (۴) اما او همیشه اصرار داشت دیگران به جای آن که از او صحبت کنند آثارش را به بحث بگذارند. من امیدوارم که خواننده با این کتاب انگیزه‌ای برای ورود به این گفت و شنود بیابد. این تنها هدیه‌ای خواهد بود که می‌توانم برای قدردانی از تمام چیزهایی که او به من آموخت و به پاس دوستی در این سال‌ها به او تقدیم کنم.

یادداشت‌ها

۱. ریکور یک سال پیش از مرگش درباره کتاب تازه‌ای با من صحبت کرد که موضوعش این بود: یاد چه چیزی از تاریخ می‌آموزد. او بنا داشت تا از این طریق بحث خود در کتاب یاد، تاریخ، فراموشی را درباره آنچه تاریخ از یاد می‌آموزد پی بگیرد. ریکور درباره طرح دیگری نیز با دیگران سخن گفته بود که قرار بود عنوانش این باشد: انسان توانا.
۲. آن‌ها همدیگر را زمانی ملاقات کرده بودند که ریکور عضوی از اعضای دانشگاه غیررسمی و مخفیانه‌ای در پراگ بود که جمعی از فیلسوفان اروپای غربی آن را تأسیس کرده بودند که شخصاً به دیدار دانشجویان و اساتید اهل چک می‌رفتند. برای آشنایی با شرحی از این جنبش بنگرید به: Day (1999).
۳. بنگرید به: “From Existentialism to the Philosophy of Language” in RM 315-22; “Intellectual Autobiography” in LLP, 3-53; C&C.
۴. وایسین سخنرانی عمومی ریکور مربوط به سال ۲۰۰۴ و زمانی است که او موفق به دریافت جایزه کلوز شد. این سخنرانی در این آدرس هم به صورت پخش اینترنتی و هم به صورت متن در دسترس است:

www.loc.gov/loc/kluge/prize/winners.html

اختیار و طبیعت

اختیار و طبیعت پایان‌نامه دکترای ریکور بود. این کتاب قرار بود مجلد نخست از طرح سه‌جلدی فلسفه اراده باشد. ریکور در این کتاب «چیزی شبیه» نوعی پدیدارشناسی ماهیت‌نگر^۱ از دوسویگی امر ارادی و امر غیرارادی^۲ در اگزیستانس انسانی به دست می‌دهد. به عبارت دیگر، هدف او این است که این دو مفهوم اساسی را، که به اختیار^۳ معنا می‌دهند، بر حسب چیزی شبیه ذات آن‌ها، یا تا آن‌جایی که از نظر مفهومی ممکن است، با آغاز کردن از نوعی توصیف پدیدارشناسانه محض، به چنگ آورد. اما او می‌پذیرد که این رویکرد حدودی ذاتی دارد، زیرا اگزیستانس انسانی اگزیستانسی بدنمند^۴ است. این محدودیت پای مسئله انگیزش^۵ را به میان می‌کشد، به مثابه امری که روی هر کنشی که به نظر به اختیار انتخاب شده اثرگذار است. علاوه بر این، اگزیستانس انسانی زمانمند است. اما رویکرد ماهیت‌نگر پدیدارشناسی در جستجوی نوعی شهود ذوات، با تقسیم کردن کنش به مراحل غیرزمانمند، از گشوده شدن [و بسط] آن در طول زمان صرف‌نظر می‌کند. از این رو، پرسشی که مطرح

1. eidetic 2. reciprocity of the voluntary and the involuntary 3. freedom
4. embodied 5. motivation

می شود این است که ما چگونه باید وحدت کلی این مراحل جداگانه را در زمان درک کنیم. در نهایت، در هر کنش انتخاب، وجهی صرفاً رویدادی وجود دارد که باید آن را در نظر گرفت. وقتی ما دست به کنش می زنیم چیزی رخ می دهد، اما کنش اختیاری فقط یک رخداد طبیعی دیگر نیست. کنش اختیاری یک آغاز تازه است، چیزی است که اراده می کنیم، انتخاب می کنیم. بنابراین، چه چیزی این کنش را، نه صرفاً واقعه از پیش تعیین شده دیگری در زنجیره رخدادهای طبیعی، بلکه نوعی کنش ارادی می کند که ما مسئول آن هستیم؟ این همان مسئله بنیادی اختیار آدمی است که ریکور می خواهد در فلسفه خود درباره اش سخن بگوید.

چرا او با این پرسش آغاز می کند؟

یکی از فرضیه های اصلی اندیشه ریکور این است که گرچه فلسفه خودآینی خودش را دارد، همواره وابسته به چیزی مقدم بر خود است، چیزی که فلسفه هرگز تمام و کمال آن را در خود جذب نمی کند یا بر آن احاطه نمی یابد. به یقین فلسفه خودآینی خودش را دارد، چرا که عزیمتگاهش را انتخاب می کند، یعنی پرسشی را که از آن آغاز می کند. اما این پرسش پیشاپیش به واسطه چیزی مسئله انگیز بیرون از — و مقدم بر — کل فلسفه طرح و برانگیخته می شود: امر غیرفلسفی یا شاید زندگی، وجود یا واقعیت. از این رو، فلسفه در پاسخ به این واقعیت غیرفلسفی که مقدم بر آن است سر برمی آورد و در پی آن است تا با شیوه هایی آن را قابل فهم سازد که با آنچه در تجربه مورد بحث ما از امر غیرفلسفی مسئله دار است متناسب باشد. این ایده نوعی خودآینی بدون استقلال برای فلسفه در سرتاسر کار ریکور جریان دارد، و بی آن که هرگز به انکار دستاوردهای فلسفه برخیزد یا آن ها را بی ارزش کند، آنچه را فلسفه می تواند به آن دست یابد محدود می کند. بدین جهت، کار ریکور نوعی

فهم فلسفه است که به نحو ضمنی نشان می‌دهد پرسش‌های فلسفی همواره می‌توانند از نوگشوده شوند و علاوه بر این، دستمایه‌های تحقیق‌نیافته‌ای در کار فیلسوفان پیشین وجود دارد که می‌توان آن‌ها را برگرفت و بیشتر بسط داد. این یکی از دلایلی است که چرا او همه بحث‌هایی را که از نوعی پایان فلسفه سخن می‌گویند، به این معنا که فلسفه تمام آنچه را در چنته داشته رو کرده است، رد می‌کند. همین مطلب کشمکش بین گسستگی و پیوستگی را نیز توضیح می‌دهد، کشمکشی که در صورت‌بندی‌های سازنده بعدی او حضور دارد، به‌ویژه در نظریه گفتار روایی او، همچنین در «اخلاق خرد»^۱ و انسان‌شناسی فلسفی او درباره انسان توانا.^۲

باید این را نیز خاطر نشان کنیم که در مسیری که ریکور طرح و بحث فلسفی آغازین خود را مطرح می‌کند فرضیات و اثرگذاری‌های بسیاری دست‌اندرکارند. می‌توانیم این فرضیات و تأثیرات را به عنوان خاستگاه‌های اندیشه او در نظر بگیریم، بی‌آنکه از اصالت عزیزم نگاه او بکاهیم. نخست، ریکور، با استناد به فلسفه‌های گابریل مارسل، مارتین هایدگر و کارل یاسپرس، درمی‌یابد که الگوی سوژه-ابژه‌ای که از زمان دکارت به این سو معرف اندیشه فلسفی بوده مسئله‌ساز است. این الگو در نهایت تجربه ما را از خودمان، از دیگران و از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و در آن دست به کنش می‌زنیم قابل فهم نمی‌کند. الگوی سوژه-ابژه خودش را به عنوان نوعی نظریه شناخت مطرح می‌کند، اما ریکور آن را مبتنی بر چیزی می‌داند که در واقع قسمی الگوی متافیزیکی است، الگویی که در آن سوژه‌ای با ابژه‌ای، به واسطه آگاه بودن از آن و بازنمایی آن برای خودش در مقام سوژه، نسبت دارد. این الگو متافیزیکی است، زیرا این مسئله را از پیش مفروض می‌گیرد که سوژه و ابژه مورد

1. little ethics 2. capable human being

بحث، یا هر دوی آن‌ها در نسبت با یکدیگر، واقعی‌اند و باید چنین باشند. بنابراین، کشف معروف دکارت دربارهٔ کوگیتو – تجربهٔ زیستهٔ ما از ناتوانی‌مان در انکار اگزیستانس خود – هم واجد وجهی متافیزیکی است و هم معرفت‌شناسانه. وجه معرفت‌شناسانه در این واقعیت خود را عیان می‌کند که من در کوگیتو چیزی را به‌یقین می‌دانم، این‌که هستم. از این رو، امکان نوعی شناخت وجود دارد و در نتیجه، بنا بر نظر دکارت، ما می‌توانیم پایه‌ای را بنیادگذاریم تا بر اساس آن تشخیص دهیم چه چیز دیگری می‌تواند شناخت به شمار رود: هر چیزی معادل با بدهتِ کوگیتو یا هر آنچه بتواند از آن مشتق شود.^(۱) وانگهی، از آن‌جایی که ما اگزیستانسمان را به مثابهٔ امری واقعی تجربه می‌کنیم، این تجربه نمونه‌ای اولیه از چیزی به دست می‌دهد که باید مراد ما از واقعیت باشد. اما از آن رو که دکارت، نخست، این مسئله را به مثابهٔ کشف الگویی معرفت‌شناسانه صورت‌بندی کرد، وجه متافیزیکی آن را به صورت جدی بسط نداد. فلسفهٔ او، علیه تهدید شک‌گرایی، در پی آن بود تا به واسطهٔ «نشان دادن» شناخت به ما شرحی از خود امکان چنین شناختی به دست دهد. وقتی چیزی بدین طریق شناخته شده است، از آن‌جایی که نمی‌توان به آن شک کرد و از این رو قطعی است، می‌توان به‌راستی گفت که ابژهٔ شناخت است و از این رو «به نحو ابژکتیو» شناخته شده است. اما در عین حال، این ابژهٔ شناخته شده همواره ابژه‌ای برای سوژه‌ای شناساست، کسی که کوگیتو را انجام می‌دهد و تجربه می‌کند. به این اعتبار، در الگوی دکارتی هیچ ابژکتیویته‌ای بدون سوژکتیویته وجود ندارد، هیچ شناخت ابژکتیوی بدون سوژکتیویته، بدون سوژهٔ شناسایی که این ابژه برای او شناخته شده است، وجود ندارد. به همان نسبت، ظاهراً هیچ سوژکتیویته‌ای بدون ابژکتیویته وجود ندارد و این نکته‌ای است که ریکور آن را در صورت‌بندی روش فلسفی خودش جدی خواهد گرفت. اما، او همچنین درمی‌یابد که این

سوژه هنوز کس خاصی نیست؛ مادامی که این شخص یک شناسنده است به هیچ وجه کسی نیست.^(۲) به نحوی متناقض، از آن رو که این سوژه کسی نیست می تواند هر کسی نیز باشد؛ از این قرار، این سوژه به بهای گزافی که باید به آن توجه داشت هم هیچ کس است و هم همه کس.

دو مسئله دیگر چهارچوب بحث فلسفی نخست ریکور را طرح می ریزند. سوژه دکارتی خودش را می شناسد، دست کم به مثابه موجودی دارای اگزیستانس، زیرا مادامی که می اندیشد نمی تواند به اگزیستانس خودش شک کند. اما اگر چیزی که سوژه آن را می شناسد همواره یک ابژه باشد مشکلی در باب شناخت سوژه از خودش پیش می آید. آیا او خودش را به عنوان ابژه می شناسد و بدین رو، دیگر نه به عنوان یک سوژه؟ یا آیا نوعی شناختن دیگر وجود دارد که می توانیم آن را شناختن سوژکتیو بنامیم، که آن هم نوعی شناخت محسوب می شود اما شناخت ابژکتیو نیست؟ از این گذشته، این پرسش مطرح می شود که چگونه سوژه ای سوژه دیگر را می شناسد. زمانی که دکارت کوگیتو را کشف کرد، عمیقاً به این پرسش اندیشید. چگونه می توانیم ذهن بشری دیگری را بازشناسیم وقتی همه آنچه می بینیم ابژه هایی هستند که روبه روی ما ایستاده اند، هر چقدر هم که رفتارشان در نظر ما قابل فهم باشد؟ این مسائل برآمده از الگوی دکارتی همچنان موضوع اصلی کار ریکور بود، تا جایی که او سرانجام دریافت این الگو «از کارافتاده» است، الگویی که به مثابه مسئله خودبودگی،^۱ خودبودگی انسان توانا، به صورت بندی دوباره نیاز دارد.

دیگر عامل اثرگذار بر ریکور از حیث شیوه وی در طرح ریزی پرسش نخستش کی یرکگور بود و آنچه ما اگزیستانسیالیسم می نامیم. همان طور که کی یرکگور، با نظر به الگوی دکارتی، قاطعانه استدلال کرد سوژه ابژه

1. selfhood

نیست و هرگز نمی‌تواند باشد، زیرا خود الگوی سوژه-ابژه این دو را به دو مقولهٔ جداگانه تقسیم می‌کند، در عین حال که آن‌ها را به واسطهٔ آنچه دکارت آگاهی می‌نامید، به‌ویژه آن صورت خاص آگاهی که ما شناختن می‌نامیم، به هم پیوند می‌زند. از نظر کی‌یرکگور، و اگزیستانسیالیسم به طور کلی، این الگو مشکلی اساسی به وجود می‌آورد. این الگو نیازمند سوژه است اما این سوژه، همان‌طور که پیش از این گفتیم، کس خاصی نیست. این سوژه من هستم، تنها در این معنای انتزاعی که من می‌توانم شناسنده باشم و هستم. اما به نظر می‌رسد این الگو چیز مهمی را از قلم می‌اندازد، هر چیزی که مرا من می‌سازد، و تو را تو نه کسی دیگر. اما در عین حال، آیا می‌توانم بدون چنین سوژکتیویته‌ای بگویم که من من هستم، این‌که من وجود دارم؟ این دلیل دیگری است برای این‌که چرا ریکور، سرانجام، نشان می‌دهد که مسئلهٔ اصلی ماهیت خود^۱ است، مسئله‌ای که در آن این خود بیشتر فاعل است تا شناسنده، اما فاعلی که هویتی^۲ مشخص دارد و مسئول کنش‌های خویش است.

من این تأکید بر یگانگی و یکتایی اگزیستانس فردی را – چیزی که ریکور بعداً آن را خودبودگی ما می‌نامد – جریان اگزیستانسیال در فلسفهٔ ریکور می‌نامم. هر سه متفکر قرن بیستم که پیش از این به آنان اشاره کردیم، یعنی مارسل، هایدگر و یاسپرس، بر این‌که چگونه او این نقد اگزیستانسیال از دکارت را مطرح می‌کند و الگوی سوژه-ابژه را زیر سؤال می‌برد تأثیرگذار بودند. نزد مارسل سوژه، یعنی فرد دارای اگزیستانس، همواره متجسم^۳ است. اما این امر به این ابهام منجر می‌شود که هم می‌گوییم من یک بدن^۴ دارم و هم می‌گوییم من یک بدن هستم. چگونه باید وحدت من و بدن زیسته‌اش را توضیح داد؟ مارسل کوشید از طریق نوعی کاریست تأمل انضمامی، که در پی آن بود تا آن را به نحوی

1. self 2. identity 3. incarnate 4. body

دراماتیک از رهگذر نوشتن نمایشنامه و فلسفه نشان دهد، از این وحدت معنا سر دریاورد. نزد ریکور این وحدت سوژه بدنمند بیش از همه در کنش انسانی و از این رو در دغدغه او در باب بحث اختیار آشکار می شود.

از نظر هایدگر، دست کم در وجود و زمان، دازاین را، که نام اگزیستانسی است که هر یک از ماییم، باید به منزله چیزی که وجودش از نوع در-جهان بودن است فهمید، به جای آن که آن را سوژه ای بدانیم که محتوای جهان را در مقابل خود، و از موقعیتی که خود درون این جهان قرار ندارد، بدل به ابژه می کند. از این قرار، باید به جای این که دازاین را صرفاً صورتی از اگزیستانس تماماً سوژکتیو بدانیم که در برابر جهان و حتی بیرون از آن می ایستد، آن را بر حسب الگو یا ساختاری از اگزیستانس متناهی و این جهانی توصیف کنیم. نقد هایدگر همچنین در مقابل آن نسخه هایی از تفاسیر ایدئالیسم فلسفی بود که در آن ها کل ابژه ها و حتی خود جهان، که در مقام ابژه ای دیگر به فهم درمی آید، به گونه ای تنها «درون» سوژه وجود دارند یا سوژه به آن ها قوام می بخشد، چنان که در نئوکانتیسم می بینیم. اما هایدگر همچنین بر این باور بود که نمی توان دازاین را به عنوان چیزی اساساً ابژکتیو تبیین کرد، به مثابه صرفاً چیزی دیگر در میان چیزها، بدون این که سوژکتیویته هیچ نقشی داشته باشد. زیرا، آن گاه چگونه می توان این ابژه را شناخت و وقتی هیچ شناسایی وجود ندارد؟ از این جهت، هایدگر بر آن بود که خود ابژکتیویته و سوژکتیویته باید به نحو هرمنوتیکی از طریق تفسیری که از این در-جهان بودن بنیادین تر به دست می آید به فهم درآیند. همین روایت از تحلیل هایدگر از دازاین است که ریکور آن را بیش از همه ارج می نهد و در سرتاسر کارش حفظ می کند.

نخستین کتاب منتشر شده ریکور، که آن را با میکال دوفرن نوشت،

دربارهٔ یاسپرس بود، همان کسی که گابریل مارسل ریکور را به خواندن آثارش تشویق کرده بود. فلسفهٔ اگزیستانس^۱ یاسپرس، که راه دیگری برای نامیدن اگزیستانس انسانی است، کماکان الگوی سوژه-ابژه را به کار می‌بندد اما در عین حال می‌کوشد از طریق روشی که او «تفکر استعلاجوینده»^۲ می‌نامد این الگو را پشت سر بگذارد. به دیگر سخن، اگر ما الگوی سوژه-ابژه را به چیزی اطلاق کنیم که یاسپرس موقعیت‌های مرزی می‌نامد، مثل مرگ، رنج و گناه، دعوی او این است که این تجربیات به گونه‌ای به فراسوی خود اشاره می‌کنند یا از خود استعلا می‌جویند، یا دست‌کم نوعی تجربهٔ زیسته را پیش می‌کشند که ورای الگوی سوژه-ابژه می‌رود. این تجربه افشاکنندهٔ حدود و ثغور الگوی سوژه-ابژه است، اما خودش هرگز برای آنچه ورایش قرار گرفته و در برش می‌گیرد کافی نیست. یاسپرس این دیگری^۳ دربرگیرنده را استعلا^۳ می‌نامد، اصطلاحی که ریکور از او وام می‌گیرد. در واقع، مهم‌ترین چیزی که ریکور از یاسپرس می‌گیرد این پرسش است که چگونه اندیشیدن به چنین استعلایی ممکن است، اگرچه او، در مقایسه با یاسپرس، تمایل بیشتری دارد تا این اصطلاح را به ایده‌ای از خدا که در مسیحیت و یهودیت وجود دارد نسبت دهد. از این رو، می‌توان گفت که ریکور در نخستین کتاب خود، و حتی در کل مسیر بعدی کارش، در پی نوعی رهیافت فلسفی به چنین استعلایی، از نسبت آن با کنش و اختیار آدمی آغاز می‌کند. یکی از اهداف بنیادین او در فلسفه، مانند یاسپرس، این است که معنایی از این استعلا به دست دهد، بی‌آنکه آن را به نوعی سوژه یا ابژه بدل کند به گونه‌ای که دوباره به ورطهٔ الگوی سوژه-ابژه فروغلتیم.

بحث دیگری که در طرح نخست ریکور در باب نوعی فلسفهٔ اراده تأثیرگذار بود تقریر ایمانوئل کانت از آنتی‌نومی اختیار و علیت است، یا

1. existenz 2. transcending thinking 3. transcendence